

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: جهانگیر محبی

۱۲۰۴۰۱۰

سازمان "چفا" به کوشش و فداکاری آزادیخواهانی چون صمد بهرنگی - بیژن جزنی - مسعود احمدزاده تأسیس شد این سازمان در طول حیات خود چهار بار مورد هجوم وحشیانه قرار گرفت اول بار توسط رژیم جنایتکار پهلوی بار دوم توسط باند خیانتکار (فرخ نگهدار - بهزاد کریمی - جمشید طاهری - علی کشتگر) بار سوم توسط رژیم خونخوار اسلامی و چهارمین بار توسط برخی از اعضای انحلال طلب سازمان از جمله (عباس توکل - مهدی سامع - حسین زهری - مصطفی مدنی حماد شیبانی) نتیجه ی این حملات وحشیانه، همانا نابودی کامل یکی از بزرگترین سازمانهای کمونیستی - انقلابی در ایران بود سازمانی که می رفت پس از کسب تجربیات جنگهای چریکی، به تشکیلی توده ای و در ادامه به حزبی بزرگ که حافظ منافع کارگران و سایر زحمتکشان باشد، تبدیل شود. یقیناً اگر یورشهای مذکور رخ نمی داد، سرنوشت فدائیان بطور اخص و سرنوشت مردم ایران بطور اعم به گونه ای دیگر رخم میخورد.

من بر این باورم که ترور صمد بهرنگی، گروه بیژن جزنی و اعدام بنیانگذاران سازمان چفا، یک توطئه ی امپریالیستی بود لذا، من بعنوان یکی از شاگردان مکتب صمد بهرنگی و بعنوان یک کمونیست، بسهم خود هر آنچه در توان دارم بکار خواهم گرفت تا خون پاک رفقایم به هدر نرود. و در این رابطه برای افشاء و مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع، مقاله ی زیر از رفیق اکبر تک دهقان، که حاوی تجربیات آموزنده و ارزشمندی است را به نسل جوان پیشکش میکنم و از شما دریافت کننده گرامی درخواست دارم آنرا از طریق ایمیل برای دوستان و آشنایان خود در داخل کشور ارسال کنید

جهانگیر محبی

چفا = چریکهای فدایی خلق ایران

به لیست خودکشی فدائیان، منصور خاکسار (شاعر) را هم، که در ماه مارچ ۲۰۱۰ در شهر لس آنجلس دست به خودکشی زد، اضافه کنید

نقش فاجعه گاپیلون در مرگ و میرهای جانسوز

به یاد رفیق خلیل رحمتی (کاک خلیل)

در آخرین روزهای سال ۸۴، رفیق خلیل رحمتی به شیوه تأثر انگیزی، به زندگی خود خاتمه داد؛ خبری بسیار غم انگیز و دردناک که همه همراهان سابق او را در شوک فرو برد. کاک خلیل از فعالین سابق سازمان چریکهای فدایی خلق ایران- اقلیت و از اوایل دهه ۹۰ به عنوان تبعیدی سیاسی در شهری در شمال المان، زندگی میکرد. کاک خلیل از سال ۱۳۶۴، زیر فشار مناسبات محفلی حاکم، از سازمان فاصله گرفته، اما برای فعالین فدایی، او همیشه رفیقی در سازمان خود محسوب میگردید. او در سالهای اخیر دیگر به فعالیت تشکیلاتی اشتغال نداشت؛ اما تماس او با مسائل کشور و مبارزه سیاسی، نظیر گذشته حفظ شده بود. برادر او رفیق مسعود رحمتی مسئول نظامی کمیته کردستان سازمان نیز، در جریان یک درگیری مسلحانه با پاسداران رژیم در ۱۹ بهمن سال ۱۳۶۱ در جاده بوکان - سقز، به همراه ۹ رفیق دیگر از پیشمرگان فدایی، جان باخت. مسعود رحمتی به جناح پیشرو و فعال در سازمان تعلق داشته، همواره علیه مشی غیر انقلابی و انحلال طلبانه، که در این دوره از سوی عباس توکل و مهدی سامع (مسئول کمیته) نمایندگی میشد برخورد نموده، خواهان تغییرات جدی در مناسبات درونی و شیوه فعالیت سیاسی سازمان بود.

مرگ کاک خلیل رحمتی به شیوه خود سوزی در روز ۲۷ اسفند سال ۸۴، نه تنها واکنشی به دشواریها و معضلات زندگی روزمره، بلکه غیر مستقیم همچنین، به علامت نوعی اعتراض سیاسی علیه مسئولین تجزیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران- اقلیت نیز، قابل تعبیر است. سازمان فدایی، هم تشکیلات مبارزه، هم مامن آمل و آرزوها، و هم محیط زندگی انسانی و شخصی برای او بود. باندهای قدرت طلب که بزرگترین سازمان چپ سراسری را با بیرحمی یک قاضی شرع رژیم اسلامی، به سوی نابودی سوق دادند، محیط کار و زندگی و آرزوهای انسانی کاک خلیل را هم بر سر او آوار ساختند. پدیده خودکشی در میان فعالین سابق سازمان فدایی- اقلیت، و به طور کلی جریان فدایی، موضوع تازه ای نیست، و همه آنها به نوعی به تأثیرات بعدی واقعه چهارم بهمن سال ۶۴، روز درگیری مسلحانه در مقر رادیو صدای فدایی در کردستان عراق (روستای گاپیلون)، برمیگردند.

بحران ناشی از شرایط شکست انقلاب بهمن، بیشترین آثار منفی خود را در فعالیت بیرونی و مناسبات درونی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران- اقلیت بر جای گذارد. آثار بحران در شرایط فوق، به شکل گیری محافظی در درون سازمان منجر شده، عملاً فعالیت سیاسی آن را فلج میسازد. اوج این بحران مخرب، به ویژه به سالهای ۶۳ و ۶۴ مربوط است. در این دوره جناح عباس توکل- حسین زهری (بهرام، مسئول کمیته خارج، عضو انتصابی کمیته مرکزی) از یک طرف و جناح مصطفی مدنی- حماد شیبانی از سوی دیگر، بر زمینه ضربات پلیسی بر تشکیلات داخل و کشمکشهای قدرت میان خود، دست به صف آراییی در برابر یکدیگر زدند. این دو محفل ضد تشکیلاتی، نیروی مبارز و پرتلاش سازمان را با فریبکاری دچار تفرقه نموده، به رو در رویی با یکدیگر کشاندند. دو جریان فوق که در سال ۶۴، دیگر به دو باند تمام عیار تنزل یافته بودند، هدف قبضه قدرت و سلطه بر سرنوشت نیروی فدایی را، مافوق منافع سازمان و مردم قرار داده، به تشکیلات شکنی عریان روی آوردند. عباس توکل با توسل به سرکوبگری آشکار، خشونت و بی نزاکتی بدوی، تحریف نظرات و اغراق در ضعفهای مخالفین خود، اعضای سازمان را تحقیر و خرد کرده، آنها را پی در پی، بدون کمترین دلیل جدی و عدم رعایت حقوق اعضا اخراج نموده، از عضو گیری نیروی منتقد خود، ممانعت به عمل می آورد. او از این طریق تلاش میکند، از برگزاری

کنگره دوم سازمان جلوگیری کرده، راه حسابرسی پیرامون اشتباهات و سیاستهای مخرب خود در سالهای ۶۰ تا ۶۴ را سد کند. جناح توکل- زهری که بر نتایج اقدامات انحلال طلبانه خود آگاه بود، برای تسهیل تسویه مخالفین که خواهان برگزاری کنگره به تأخیر افتاده سازمان بودند، نیروی اپوزیسیون خود را، به مرز استیصال سوق میدهد. نتیجه سرکوبگری محض این جناح، شکل گیری یک باند ضد تشکیلاتی مخفی، از شهریور ۶۴ و تحت عنوان “شورای عالی سازمان” بود. “شورای عالی” نیز تحت فرمان مستقیم مصطفی مدنی، مخفیانه دست به یارگیری زده، با هر رفیق منتقد جناح توکل وارد رابطه غیر تشکیلاتی شده، او را به سوی خود جلب مینماید. مصطفی مدنی حتی از مدت‌ها پیش، در روز روشن و در چادر محل زندگی خود در مقر رادیو، نقشه مقر ایستگاه رادیو را بر روی زمین پهن کرده، به کمک همفکران خود، به بررسی امکانات موفقیت و راههای یک حمله مسلحانه به مقر میپرداخت؛ این در حالی است که او از اعضای کمیته مرکزی سازمان در سال ۵۸ بوده، سپس تحت عنوان “سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اکثریت) - جناح چپ” در سال ۶۰ دست به وحدت داوطلبانه با سازمان فدایی- اقلیت زده، در این مقطع عضو سازمان فدایی - اقلیت، و عضو کمیته رادیو صدای فدایی است. جناح عباس توکل که از ۴ روز پیش از درگیری، به امکان اقدام مسلحانه از سوی گروه دیگر آگاه بود، ورود افراد مسلح به مقر رادیو را پیشاپیش از همین تاریخ، ممنوع اعلام میکند. روز سوم بهمن فضای مقر رادیو، فضای درگیری مسلحانه است. حماد شیبانی از جناح مخالف اخراج شده، باید فوراً مقر رادیو را ترک کند. با خودداری او از ترک مقر، به دستور شخص توکل، چندین نفر او را به زور بر روی زمین کشیده، در چادر روابط عمومی، تحت مراقبت قرار میدهند. عصر همین روز فردی از جناح توکل در مقر عمومی، با کشیدن اسلحه به روی چند نفر از مخالفین، آنها را تهدید به شلیک میکند. حماد شیبانی نیز پیش از اخراج، علناً به امکان توسل به اقدام مسلحانه علیه جناح توکل اشاره نموده، خواستار جلوگیری از اخراج یکی از اعضای سازمان (آذر) در روز دوم بهمن میگردد. از سوی دیگر در شامگاه روز سوم بهمن ۶۴، جناح اپوزیسیون کمیته مرکزی، در چادر پیشمرگان در مقر کمیته کردستان (مقر گلاله) تشکیل جلسه داده، از طریق مسؤول سیاسی تیم پیشمرگه، موضوع حرکت روز بعد برای تصرف مقر رادیو مطرح شده، آخرین تلاش برای بسیج حداکثر نیرو صورت میگیرد. طبق توافق قبلی با کمیته مرکزی همچنین، روز چهارم بهمن دو عضو سازمان در مقر گلاله، کیکاووس درودی (عباس) مسؤول کمیته کردستان (خلع مسؤولیت)، و یدی شیشوانی عضو کمیته هماهنگی داخل (اخراج)، میبایستی برای گفتگو با عباس توکل، در مقر رادیو حضور مییافتند. با کسب اطلاعات جدید از نحوه اخراج تحقیر آمیز حماد شیبانی و یک عضو دیگر، در حوالی ظهر روز چهارم بهمن، نیروی معترض تحت عنوان اعتراض و انجام تحصن، با دو خودرو به سوی روستای گاپیلون حرکت میکنند. عباس توکل که حدود ۲ ساعت پیش از رسیدن گروه، از حرکت آنان مطلع میشود، از این فرصت نه برای جلوگیری از درگیری مسلحانه، بلکه برای پهن کردن یک تله و بدام انداختن معترضین استفاده میکند. او با اینکه خود از امکان تهاجم مسلحانه مطمئن بوده، بدون اطلاع آن به مقرات نزدیک سازمانهای سیاسی، به سازماندهی نیرو و سنگر بندی مقر رادیو دست میزند. از آنجا که مقر رادیو بر روی یک تپه (در روستای گاپیلون) قرار داشته، با حداقلی از آرایش نظامی، جناح توکل قادر به تسلط بر حرکت نیروی معترض از سمت پایین (جاده) به سوی مقر رادیو بود. در این فاصله نیز حماد شیبانی، پس از آخرین صحبت مصطفی مدنی با او در چادر روابط عمومی و درست در لحظات بسیج نظامی توکل، با خروج از مقر رادیو به روستای گاپیلون رفته، در انتظار نیروی به راه افتاده از مقر گلاله می ماند. حماد شیبانی در این محل کاملاً آشکار و با صدای رسا، تصمیم “شورای عالی” را، مبنی بر بازداشت عباس توکل و مستوره احمدزاده (دو عضو کمیته مرکزی)، به عنوان یک دستور تشکیلاتی به

پیشمرگان بیطرف در این کشمکش نیز، ابلاغ می‌کند. مدت کوتاهی پس از رسیدن نیروی مخالف (۲۰ تا ۲۲ نفر) به روستای گاپیلون، معترضین در مقابل مقر سنگربندی شده قرار گرفته، تلاش اولین دسته ۵ نفری برای ورود مسلحانه ناگهانی به مقر رادیو آغاز میشود. پس از یک مشاجره لفظی کوتاه و طی کمتر از ۳۰ ثانیه، درگیری مسلحانه شروع شده، ۳ نفر از پیشمرگان سازمان به قتل رسیده (دو نفر از مقر رادیو و یک نفر از معترضین)، یک نفر از معترضین نیز زخمی میگردد. تیراندازی شدید، حتی از طریق نارنجک انداز از سوی مقر رادیو به سوی مخالفین، به سرعت محوطه را به یک صحنه جنگ مبدل میسازد. جناح مخالف که به علت عدم وجود نیروی نظامی با تجربه در مقر رادیو، بر تصرف ساده آن حساب کرده بود، در محوطه پراکنده شده دست به مقابله میزند؛ به ویژه اینکه برخی از مخالفین نه مشخصاً برای تصرف مقر، بلکه به دلیل کم اطلاعی، عمدتاً برای اعتراض به اقدامات توکل، با جمع همراه شده بودند. پس از ۱۲ تا ۱۵ دقیقه، با دخالت پیشمرگان اتحادیه میهنی کردستان عراق (یه که تی)، تیراندازی خاتمه مییابد. بدین ترتیب دو محفل فوق، قبل از همه عباس توکل و مصطفی مدنی، با دامن زدن مداوم بر بحران تشکیلات، به شیوه ای سازمان شکنانه و غیر انسانی، نیروی فدایی را در یک تقابل مسلحانه در مقابل هم قرار دادند. اعضای و پیشمرگان سازمان، که بهترین روابط دوستی را با یکدیگر داشتند، در دو قدمی یکدیگر ایستاده، به چشموهای هم خیره شده، به روی یکدیگر اسلحه کشیده، خون صمیمی ترین رفقای خود را بر زمین ریختند. در این حادثه در نوع خود بیسابقه در تاریخ کمونیسم در ایران ۵ نفر، رفقا کاوه، اسکندر، حسن از مقر رادیو، و رفقا عباس و هادی از جناح معترضین جان باخته، ۶ نفر دیگر از طرفین زخمی گردیدند. درگیری خونین ۴ بهمن، انشعابی نابود کننده به دنبال آورد، و با وقوع حداقل چهار انشعاب بعدی در هر دو جناح نامبرده، سازمان فدایی- اقلیت به طور کامل تجزیه گشته، نقش آن در جنبش انقلابی ایران تا سطح محافل کوچکی در خارج از کشور تنزل یافت. از این طریق، سازمانی که پیشگامان آن نظیر بیژن جزنی، صمد بهرنگی و مسعود احمدزاد، در دهه های ۳۰، ۴۰ و ۵۰؛ گام به گام برای تأسیس آن تلاش و فداکاری نموده، پس از تحمل ضربات متعدد از درون و بیرون، چندین بار به طور کامل بازسازی شده و قتل های عام هولناک رژیم اسلامی را پشت سر گذارده بود، به سوی انحلال کامل سوق داده شد.

پس از این حادثه تکان دهنده، بخشی از نیروی سازمان که به جناح توکل- زهری و یا جناح مدنی- شیبانی نپیوستند، به سرنوشتی تلخ دچار گردیدند. از میان آنان میتوان به رفقاء، نوید، حسن (لر)، فواد، اردشیر و برخی رفقای دیگر، اشاره کرد. همچنین کارگر کمونیست جمال نیز، که به تازگی از زندان رژیم اسلامی فرار کرده و مدتها پس از درگیری، به جناح "شورای عالی" پیوسته بود، سرنوشتی نظیر همین گروه پیدا میکند.

رفقاء نوید و اردشیر از پیشمرگان شجاع و صمیمی در کمیته کردستان، در کوههای شمال کردستان در سال ۱۳۶۵ و در حال خروج از عراق به همراه گروهی دیگر، توسط عناصر وابسته به حزب دموکرات کردستان عراق (مسعود بارزانی) بازداشت شدند. افراد حزب مزبور، رفقاء نوید و اردشیر را در اقدامی ضد انسانی، به مأمورین رژیم اسلامی تحویل دادند. هر دو رفیق پس از محاکمه در سنج به جوخه اعدام سپرده شدند. پیشمرگان فدایی که از خانواده زحمتکش برخاسته بودند، در جریان اعدام با صدای رسا و چندین بار، شعار مرگ بر رژیم اسلامی، زنده باد سوسیالیسم، سر می دهند.

از میان رفقای فوق، پیشمرگه فدایی رفیق حسن (لر)، پس از واقعه ۴ بهمن سال ۶۴، برای ادامه مبارزه، به اتحادیه میهنی کردستان عراق (یه که تی) پیوست. او پس از نزدیک به یک سال از این حزب خارج شده، به سازمان

کردستان حزب کمونیست ایران- کومه له، ملحق گردید. مدت کوتاهی پس از آن (در سال ۱۳۶۶) در یکی از مقرات این سازمان، تحت فشار شرایط ناامیدی و سرگردانی، با شلیک گلوله به زندگی خود خاتمه داد.

رفیق فواد از پیشمرگان سازمان و از محیط توده های زحمتکش نیز، مدت کوتاهی پس از درگیری ۴ بهمن، در حالیکه به جناح مدنی- شیبانی (از این پس: جناح شورای عالی) ملحق شده بود، به بهانه ای پوچ و مسخره، به سادگی از تشکیلات و مقر این گروه اخراج شده، به حال خود رها میشود. او و رفیق جمال، در جریان تلاشی مایوسانه برای خروج از عراق در سال ۱۳۶۵، در یک درگیری در شمال عراق جان باختند.

انشعاب مهلک و غیر منتظره در ۴ بهمن سال ۶۴، بخشی از نیروی سازمان فدایی را به سوی یأس و سرخوردگی سوق داد؛ این شرایط در خارج از کشور نیز بازتاب یافت. رفیق نیوشا فرهی که در جنب جناح ”شورای عالی“ فعالیت میکرد، در اعتراض به سخنرانی رئیس جمهور وقت رژیم اسلامی در سازمان ملل (خامنه ای) در سال ۱۳۶۶، در ملا عام و در مقابل دفتر این سازمان در نیویورک، دست به خود سوزی زده، جان سپرد. جناح ”شورای عالی“ تلاش کرد، این اقدام نیوشا فرهی را صرفاً اعتراض به رژیم اسلامی تلقی کرده، از آن در مقابل جناح توکل (در مقطع فوق به ۳ گروه تجزیه شده) برای خود سرمایه سیاسی بسازد. اما این حقیقتی است که شکل مبارزه خود سوزی در جنبش کمونیستی ایران سابقه نداشته و هرگز تشویق نمی گشت. اقدام رفیق پرتلاش نیوشا فرهی را باید در کنار اعتراض علیه رژیم اسلامی، در عین حال بر زمینه بروز واقعه ۴ بهمن و تاثیر سرنوشت تلخ سازمان بر روحیات او نیز به حساب آورد.

با تشدید بحران در جناح توکل- زهری (کمیته مرکزی موقت)، شرایط برای فعالین گرفتار شده سازمان در این بخش نیز، دشوارتر میگردد. عباس توکل و حسین زهری که به تلاشی قطعی سازمان سوگند خورده بودند، پس از چنین حادثه ای که جنبش چپ ایران را تکان داد، حتی حاضر به برگزاری یک نشست ساده و بحث پیرامون فجایع رخ داده نبودند؛ برگزاری کنگره که موضوع مشاجره منجر به درگیری ۴ بهمن بود، دیگر به طور کامل برای این جناح حل شده و به فراموشی سپرده شده بود. در اعتراض به وضعیت حاکم بر جناح کمیته مرکزی و عدم فراخوان کنگره از سوی آن، عضو سازمان، رفیق صمیمی و پرتلاش رفیق مریم، در مقر این گروه در یکی از شهرهای کردستان عراق (اواخر ۱۳۶۵)، با شلیک یک گلوله به زندگی خود پایان داد. افراد وابسته به جناح فوق، جنازه رفیق مریم را به سردخانه شهر تحویل داده، با لابیگری محض به مقر خود در شهر برمیگردند. مأمور بعثی سردخانه شهر، در دیدار با فرد دیگری از جریان فدایی، از برخورد غیر جدی، و عدم برخورد انسانی افراد جناح توکل به رفیق جان باخته شکایت کرده، از اینکه پس از چند روز هنوز کسی برای تحویل گرفتن و به خاکسپاری جنازه رفیق خود مراجعه ننموده، ابراز تعجب مینماید. در این مقطع و اوایل سال ۱۳۶۶، جناح کمیته مرکزی نیز دچار انشعاب شده، ۳ گروه، شناخته شده تحت عنوان جناح کمیته اجرایی (توکل)، جناح کمیته خارج (زهری) و جناح هسته اقلیت (مستوره احمدزاده)، شکل میگیرند.

در سال ۲۰۰۲، همچنین خبری از خود کشی و مرگ یکی از رفقای قدیمی از طیف فدایی در مجله آرش در پاریس، منتشر شد. رفیق حسین جامعی از فعالین اولیه سازمان در خارج از کشور، که انشعاب سال ۵۹ تأثیر منفی سختی بر روحیات و زندگی او باقی گذارده، و شاهد انشعابات دردناک بعدی نیز در این طیف گشته بود، در دوره اخیر در تنهایی کامل زندگی میکرد. جامعی از فعالین تأثیر گذار در کنفرانس یون دانشجویان ایرانی در انگلستان، از پایه گذاران نشریه ۱۹ بهمن در شرایط پیش از انقلاب واز مروجین دیدگاههای رفیق بیژن جزنی در این نشریه بود.

او در روز ۲۵ ژانویه سال ۲۰۰۲ در اتاقک محقر خود در شهر کوچکی در شمال انگلستان، خود را حلق آویز و بر ۶۰ سال زندگی مبارزاتی خود، نقطه پایان گذاشت.

در سالهای اخیر نیز موارد منتشر شده ای از پدیده خودکشی در میان فعالین سابق سازمان فدایی به چشم میخورد. در روز ۱۰ اکتبر ۲۰۰۵، پناهنده سیاسی فاطمه توکلی در یکی از شهرهای ترکیه، اقدام به خودکشی نموده، خوشبختانه با کمک رسانی به موقع دوستان او، نجات مییابد. فاطمه، معلمی از شهر گناوه و از فعالین سابق سازمان چریکهای فدایی خلق ایران- اقلیت، از اوایل انقلاب تا سال ۱۳۶۵، سه بار توسط مأمورین رژیم اسلامی بازداشت میگردد. چندین نفر از بستگان و رفقای نزدیک، از جمله برادر او نصرالله توکلی، در کشتارهای دسته جمعی سال ۶۷، به جوخه اعدام سپرده میشوند. فاطمه توکلی پس از نزدیک به ۴ سال اقامت در شرایط بسیار دشوار در ترکیه، در معرض اخراج و تحویل به مأموران رژیم اسلامی قرار داشت. او در شرایط ترس و درماندگی، اقدام به خودکشی مینماید. پس از چندین روز و در پی اعتراضهای گروههای متعدد به دولت ترکیه، عاقبت اطلاعیه ای با امضاء “کمیته خارج از کشور سازمان فداییان- اقلیت” (جناح توکل)، منتشر شده که خواستار حمایت از فاطمه توکلی می گردد! جریان “کمیته خارج از کشور...”، در نوامبر ۲۰۰۲ نیز طی انتشار اطلاعیه ای، خبر از خودکشی و مرگ کامران فرمانده، برادر یکی از اعضای این سازمان در خارج میدهد. کامران فرمانده پس از چندین سال تحمل شرایط دشوار زندگی در ترکیه، تحت شرایط روحی تخریب شده ای، در روز ۱۸ نوامبر ۲۰۰۲، از طریق استفاده از مواد سمی اقدام به خودکشی میکند. اینکه سازمان فوق پیش از وقوع این حادثه، با توجه به اطلاع از وضعیت روحی او، چه اقداماتی برای تسهیل شرایط و یا نجات او انجام میدهد، مسکوت میماند. روشن است حق استفاده از حمایت سازمانهای سیاسی، باید برای همه شهروندان ایرانی در خارج از کشور، به یکسان رعایت گردد. اما شیوه برخورد یک سازمان سیاسی به وضعیت اعضاء و یا نزدیکان خود در شرایط دشوار زندگی، در عین حال معیاری برای سنجش نوع مناسبات این سازمان با سایر توده های مردم نیز، تلقی میگردد.

انقلاب بهمن و ناکامی آن، شکست مهلکی برای جریان فدایی به طور کلی و سازمان فدایی- اقلیت به طور خاص به دنبال آورد. بخش اعظم انشعابات و به ویژه درگیری مسلحانه در مقر رادیو صدای فدایی در ۴ بهمن سال ۶۴، از این طریق قابل توضیح است. فدایی به مثابه نیروی اصلی زمینه ساز این انقلاب بزرگ از ۱۹ بهمن سال ۱۳۴۹، از شکست جنبش انقلابی پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲، بیشترین صدمات سیاسی و انسانی را متحمل گشت. نتیجه این صدمات، تجزیه سازمان سیاسی این نیروی اجتماعی، و پراکندگی هزاران نیروی تشکیلات، همچنین دوستان و امیدواران به آن بود. نسل جدید کارگران کمونیست و روشنفکران انقلابی نیز در شرایط کمک به بازسازی این سازمان نبوده و بخشهایی از آن نیز به ملک خصوصی محافل غیر فعال تبدیل شد. از این طریق، زمینه حل بحران و ایجاد سازمان سراسری بزرگ تضعیف گشته، و تاکنون نیز گامهای موثری در این جهت، برداشته نشده است. این وضعیت به تشدید فضای یأس و سرخوردگی دامن زده، به بروز مواردی از پدیده خودکشی در این طیف انجامیده است.

هم اینک صد ها نفر از فعالین فدایی از طیف انقلابی این نیرو، در خارج از کشور زندگی میکنند. آنها هیچ تلاش جدی برای ایجاد یک سازمان سراسری مهاجرین، که قبل از همه نیروی اجتماعی فدایی را در بر بگیرد، به عمل نیاورده اند. در حالی که وجود یک چنین نهادی، نه فقط نتایج جدی در به کارگیری ظرفیت این جریان توده ئی، پر سابقه و شناخته شده در میان مردم، در مبارزه علیه رژیم اسلامی خواهد داشت، بلکه در عین حال منجر به ایجاد کانون تماس، همفکری و روابط انسانی برای عناصر آن میگردد. چنین محیطی زمینه آشناییها، ایجاد مناسبات

روزمره، کاهش فشارهای ناشی از ضربات مهلک رژیم و تجزیه سازمان فدایی را فراهم خواهد ساخت. مرگ غم انگیز کاک خلیل باید با هر میزان از تلخی اما، به ایجاد تغییری جدی در مناسبات پناهندگان سیاسی وابسته به جناح رادیکال طیف فدایی کمک نماید. بهترین شکل گرامیداشت خاطره کاک خلیل رحمتی، جلوگیری از تحمیل چنین سرنوشتی بر زندگی سایر مهاجرین ایرانی، در خارج از کشور است.

موضوع خودکشی در رابطه با ایرانیان مقیم خارج از کشور، ابعادی به مراتب وسیع تر از نمونه های فوق دارد. شرایط زندگی در خارج نیز معضلات خود را به شهروند عاصی ایرانی تحمیل نموده، آثار آن هر از گاهی از این طریق امکان بروز مییابد. مقابله با این پدیده، از طریق صدور نصایح اخلاقی و یا مذمت این روش نفی خود و اعتراض به جامعه، عملی نیست. بحث بالا جستجوی یک راه حل، به جای ابراز تأسف صرف و یا رد فرمال خودکشی است. راه حل مورد بحث همچنین، فقط طیف معینی از پناهندگان را مد نظر قرار نمی دهد؛ بلکه در اینجا، معضلی مربوط به همه ایرانیان مقیم خارج و تلاشی برای اقدامات عملی در این زمینه، مورد نظر است. مسلماً اگر جریانات سیاسی، چهره های شناخته شده و قابل اعتماد در طیف فدایی، برای تغییر وضعیت فوق پیشگام گردند، در این صورت امکانات ایجاد شده میتواند با تخفیف ناملایمات زندگی در محیط خارج، بر موقعیت سایر بخشهای مهاجرین نیز تاثیر مثبت باقی گذارد